

شکاکیت اخلاقی آکادمیک

“Armstrong, Walt, Sinnott; “Moral Skepticism”; Oxford University, 2006

کارشناسی ارشد رشته فلسفه
غرب دانشگاه اصفهان

سمیه ملکی

معرفت‌شناسی اخلاقی، به بررسی ماهیت، امکان، محدوده و منابع شناخت اخلاقی می‌پردازد. یکی از مسائل مهم در معرفت‌شناسی اخلاق، مسئله توجیه گزاره‌هاست. مکاتب مهم معرفت‌شناسی در مسئله توجیه گزاره‌های اخلاقی یا مثل میناگرایی و انسجام‌گرایی درون‌گرایانه‌اند و یا مثل وثاقت‌گرایی، برون‌گرایانه هستند.

شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی، به عنوان دیدگاهی فلسفی، در حوزه فرااخلاق بحث می‌کند و در برابر مکاتب معرفت‌شناختی بر آن است که ما معرفت اخلاقی نداریم؛ چون باورهای ما هرگز به نحو شایسته موجه نیستند. مسئله شکاکیت بطور کلی بسیار گسترده و دارای اقسام گوناگون است و تاریخ آن به زمان باستان و شکاکان سوفسطایی می‌رسد. از اقسام شکاکیت اخلاقی می‌توان شکاکیت اخلاقی وجودشناختی، شکاکیت اخلاقی عملی و شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی را نام برد. بطور کلی یک شکاک اخلاقی بر این عقیده است که نباید شکاکیت اخلاقی را با کاربرد متعارف آن یکی بگیریم. در کاربرد متعارف، شکاکیت اخلاقی را به معنای رد اخلاقیات و رواج بی‌بندوباری می‌دانند؛ در حالی که لزومی ندارد شکاک اخلاقی به اخلاقیات پایبند نباشد. شکاکیت اخلاقی به عنوان دیدگاهی فرااخلاقی، هیچ اصلی برای عمل ارائه نمی‌کند، بلکه صرفاً به تحلیل فلسفی می‌پردازد. شکاک اخلاقی در حالی که وجود باورهای اخلاقی موجه و دلیل عقلانی کافی، برای باور به اخلاقیات را به چالش می‌کشد، می‌تواند زندگی اخلاقی خوبی داشته باشد؛ لذا شکاکیت اخلاقی به مردم توصیه نمی‌کند که از اخلاقیات دست بردارند؛ اما منتقدان شکاکیت اخلاقی بر این باورند که هیچ آسیبی به باورهای اخلاقی بزرگ‌تر از این نیست که این گزاره‌ها را فاقد توجیه کافی بدانیم؛ یعنی کاری که شکاکان اخلاقی انجام می‌دهند؛ لذا این منتقدان معتقدند شکاکیت اخلاقی زمینه را برای رد اخلاقیات و عمل نکردن به آنها فراهم می‌کند؛ چون اگر کسی بپذیرد باوری واقعاً توجیه عقلانی کافی ندارد، در نتیجه برایش عقلانی نیست که به

چکیده: شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی به عنوان دیدگاهی فرااخلاقی، به بررسی شناخت و توجیه باورهای اخلاقی می‌پردازد. شکاکیت اخلاقی آکادمیک و شکاکیت اخلاقی پیرهونی، از زیرمجموعه‌های شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی می‌باشند. یک شکاک اخلاقی آکادمیک از طریق استدلالی مثل سیر قهقراپی و فروض شکاکانه این حکم جزئی را مطرح می‌کند که چون هیچ یک از باورهای انسان‌ها به نحو ایجابی و معرفت‌شناختی، کامل و موجه نیستند، پس هیچ کسی در هیچ زمانی نمی‌تواند معرفت اخلاقی داشته باشد. اما یک شکاک پیرهونی در مورد باور موجه، به تعلیق حکم می‌پردازد و بر آن است که هیچ کس نمی‌تواند بداند باورهایش موجه هستند یا نه؛ چون حکم به تصدیق وجود باور موجه یا تکذیب آن، دارای نقص‌هایی است که انسان نمی‌تواند آن‌ها را رفع کند. نویسنده در مقاله حاضر که در واقع برگردان کتاب شکاکیت اخلاقی از والتر سینوت آرمسترانگ می‌باشد، ابتدا قسمت‌های مختلف کتاب مذکور را ترجمه و سپس به طور خاص، بحث شکاکیت اخلاقی آکادمیک را مورد بررسی قرار می‌دهد. در کنار آن، انواع دیگر شکاکیت اخلاقی و نیز نقدهایی که بر این نوع شکاکیت اخلاقی وارد است را عنوان می‌دارد. به زعم نویسنده، از جمله یافته‌های مهم این پژوهش، نقد دیدگاه شکاکیت اخلاقی آکادمیک در کنار نقد دیدگاه‌های دیگری که در زمینه اخلاق و گزاره‌های اخلاقی در غرب مطرح شده است، می‌باشد.

کلیدواژه: شکاکیت اخلاقی آکادمیک، شکاکیت اخلاقی پیرهونی، شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی، معرفت اخلاقی، توجیه باورهای اخلاقی، کتاب شکاکیت اخلاقی، والتر سینوت آرمسترانگ.

مقدمه

علوم مختلف با نمونه‌های متنوعی از اخلاق، از جمله اخلاق توصیفی، کاربردی، هنجاری و فرااخلاق سروکار دارند؛ در این میان فرااخلاق، حوزه‌ای فلسفی است که خود چند زیرمجموعه دارد که عبارتند از: وجودشناسی اخلاق، روان‌شناسی اخلاق، معناشناسی اخلاق و معرفت‌شناسی اخلاقی.

معتقدند اگر باورهای پایه و غیر پایه و استدلالی و بدیهی را نپذیریم، به شکاکیت می‌رسیم؛ اما هیچ نوع مبنایابی ای قادر به پاسخ دادن به شک افراطی نیست. از نظر مبنایان برای معرفت داشتن شخص «الف» به گزاره «ب»، باید «ب» صادق باشد و اگر در تأیید صدق گزاره «ب» به گزاره «پ» استناد می‌شود، گزاره «پ» باید صادق باشد و دلیل کافی برای صدق «ب» محسوب شود و «الف» در باور به گزاره «پ» موجه باشد و اگر هم شکی واقعی نسبت به «پ» وجود داشته باشد، آن شک قابل حل باشد (الستون، ۱۳۸۱، ص ۷۱-۷۲).

موضع انسجام‌گرایان درباره توجیه نیز درون‌گرایانه است و از نظر آنها باوری موجه است که با باورهای پذیرفته شده دیگر منسجم و هماهنگ باشد. از معرفت‌شناسان انسجام‌گرا می‌توان اف‌اچ برادلی^۱ را نام برد. انسجام‌گرایان در مسئله توجیه، دور را می‌پذیرند و معتقدند مثلاً ممکن است باور «الف»، در میان زنجیره‌ای از باورها، از طریق باور «ب» توجیه شود و از طرفی خود «ب» در توجیهش به نحوی به باور «الف» نیاز دارد (Foley, 1998, p. 159).

موضع وثاقت‌گرایان یا همان اعتمادگرایان در باب توجیه، برون‌گرایانه است که بر این قرار است که باورهای ما در صورتی می‌توانند موجه باشند که طی یک فرایند قابل اعتماد کسب شده باشند. به نظر وثاقت‌گرایان، بنیان توجیه بر اساس اعتمادپذیری فرایندهای شکل‌دهنده باور قرار دارد و «الف» در صورتی به گزاره «ب» معرفت دارد که این گزاره صادق باشد و «الف» آن را در فرایند قابل اطمینانی کسب کرده باشد؛ در این صورت باورش موجه است.

پیشگامان برجسته اعتمادگرایی، مثل آلون گلدمن، مارشال سوایم و اخیراً آلون پلاتینگا هستند (Goldman, 1976, pp. 357-372). در برابر این سه دیدگاه، شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی با تمرکز بر مسئله توجیه، ادعای عدم امکان وجود معرفت را دارد (گریلینگ و دیگران، ۱۳۸۰ و ص ۳۳-۳۹).

اقسام شکاکیت اخلاقی

۱. شکاکیت اخلاقی عملی: قسمی از شکاکیت اخلاقی است که می‌پرسد: با فرض اینکه حقیقت اخلاقی وجود دارد، چه لزومی دارد که من اخلاقی باشم؟ آیا همیشه دلایل کافی برای عمل به اخلاقیات وجود دارد؟

۲. شکاکیت اخلاقی وجودشناختی: دیدگاهی شکاکانه است که بیان می‌دارد ما واقعیت اخلاقی نداریم؛ لذا گزاره‌های اخلاقی خبر از واقع نمی‌دهند و عینیت ندارند. درباره اینکه حال که گزاره‌های اخلاقی خبر از واقع نمی‌دهند، پس از چه سنخی هستند، پاسخ‌های گوناگونی

آن عمل‌کنند. به نظر مؤلف کتاب شکاکیت اخلاقی - والتر سینوت آرمسترانگ - این نوع تقسیم‌بندی در زمینه شکاکیت اخلاقی در غرب مورد قبول است؛ البته بر این تقسیم‌بندی از شکاکیت اخلاقی و دعاوی و استدلال‌های شکاکان اخلاقی اشکالاتی وارد است که در میانه بحث به آنها اشاره خواهیم نمود.

شکاکیت

در تعریف سنتی، معرفت و شناخت، باور صادق موجه است، و اگر کسی بخواهد به چیزی معرفت داشته باشد، باید به آن مسئله باور داشته باشد و در عین حال باور وی درست و موجه باشد. در مورد مؤلفه‌های معرفت، یعنی باور، صدق و توجیه بحث‌های فراوانی وجود دارد. نظر به اینکه مسئله اصلی در شکاکیت مورد بحث ما، مسئله توجیه است، در این پژوهش، در مورد مسئله‌ی صدق و باور به تفصیل بحث نمی‌شود؛ توجیه به معنای در دست داشتن دلیلی کافی و معقول برای باور است و

البته شکاک اخلاقی بر آن است که هر دلیلی نمی‌تواند از حیث معرفت‌شناسی کافی باشد و توجیه مناسبی برای باور فراهم آورد. دلایل باور باید ایجابی، معرفت‌شناختی، اکید و کامل باشند و دلایل ابزاری، شخصی، غیر اکید و ناقص، مفید معرفت نیستند. یک شکاک اخلاقی معرفت‌شناختی معتقد

علوم مختلف با نمونه‌های متنوع از اخلاق، از جمله اخلاق توصیفی، کاربردی، هنجاری و فرااخلاق سروکار دارند؛ در این میان فرااخلاق، حوزه‌ای فلسفی است که خود چند زیرمجموعه دارد که عبارتند از: وجودشناسی اخلاق، روان‌شناسی اخلاق، معناشناسی اخلاق و معرفت‌شناسی اخلاق.

است ممکن است افراد در باور به

اخلاقیات رایج از طریق اینگونه دلایل، یعنی دلایل ناقص و شخصی و... توجیه شده باشند، اما این دلایل برای معرفتی بودن کافی نیستند؛ مثلاً اگر فردی مقداری پول بگیرد و اجازه دهد از طریق ماده مخدر، باوری را در ذهنش شکل دهند، باورش برای خودش موجه است؛ اما دلیل باور، فاقد موجهیت معرفت‌شناختی است و در نتیجه ابزاری است و یا اگر فردی بر مبنای صرف ایمان شخصی یا دلایل شخصی، باوری داشته باشد، دلیل باورش دلیل کامل نخواهد بود و از نظر شکاک، وی در باورش موجه نیست (Armstrong, 2006, pp. 63-73).

درباره مسئله توجیه، دیدگاه‌های برون‌گرایانه و درون‌گرایانه‌ای وجود دارند. مبنایابی دیدگاهی درون‌گرایانه است که معتقد است ما گروهی از باورهای پایه بدیهی را داریم که از آنها برای توجیه باورهای غیر پایه استفاده می‌کنیم. افلاطون، ارسطو، توماس آکوئیناس، دکارت، لایب‌نیتس، جان لاک و هیوم و معاصرانی همچون رودریک ام چیزم، سی‌ای لوییس، برتراند راسل و آلفرد جولز آیر، از مبنایان هستند؛ بنابراین دیدگاه آنها دیدگاهی درون‌گرایانه محسوب می‌شود. آنها

F. H. Bradely .۱

شکاکان آکادمیک منکر وجود باورهای درست هستند، اما شکاک اخلاقی پیرهونی معتقد است دلیل اینکه ما در باور به دعاوی اخلاقی موجه نیستیم، این است که برای ما پذیرش درست یا غلط بودن باورهای اخلاقی نامعقول است. آنها فقط این شک را مطرح می‌کنند که آیا باورهای اخلاقی موجه هستند یا خیر؟ اما شکاک اخلاقی جزمی یا همان آکادمیک، معتقد است چون باورهای درست وجود ندارند، پس ما در پذیرش هیچ عقیده اخلاقی موجه نیستیم؛ بنابراین پیرهونیت‌ها شکاکانی هستند که چون هر موضعی از این مواضع را دارای نقص می‌بینند، حکم در مورد باور اخلاقی موجه را به حال تعلیق مینهند؛ حتی شکاکیت آکادمیک را هم نه تأیید و نه تکذیب می‌کنند.

شکاکیت اخلاقی جزمی در مورد باورهای اخلاقی صادق، ادعا می‌کند که هیچ کسی هرگز نمی‌داند که یک باور اخلاقی درست است؛ یعنی معتقد است هیچ باور اخلاقی درستی وجود ندارد و در مورد باور اخلاقی موجه معتقد است هیچ کسی هرگز در باور به هیچ عقیده اخلاقی ای موجه نیست.

شکاکیت آکادمیک را می‌توان به دو دسته شکاکان آکادمیک افراطی و معتدل تقسیم کرد؛ اگر گزاره «الف» در باور به ب موجه است» را دو گونه تقریر کنیم:

۱. اگر «الف»، «ب» را می‌داند، پس در باور آن، موجه است.
 ۲. اگر «الف» «ب» را می‌داند، پس ممکن است کسانی، در زمانی، در باور به آن، موجه باشند.
- موضع شکاک آکادمیک معتدل درباره این تقریرها بدین قرار است: «الف» در باور «ب» موجه نیست؛ پس به آن معرفت ندارد.

موضع شکاک آکادمیک افراطی از تقریرها نیز بدین صورت است: هیچ کس در هیچ زمانی ممکن نیست در باور به هیچ گزاره ای موجه باشد.

گزاره شکاک معتدل فقط در مورد شخص «الف» توجیه شدن بالفعل و موجهیت او در زمان حال اشاره دارد؛ در حالی که گزاره شکاک افراطی در مورد امکان موجه بودن برای هر کسی در هر زمانی در باور به گزاره‌ها اخلاقی است؛ بنابراین شکاکان آکادمیک معتدل، تنها باور اخلاقی موجه بالفعل را انکار می‌کنند، اما شکاک آکادمیک افراطی حتی امکان وجود باور اخلاقی موجه را در زمان‌های دیگر هم انکار می‌کند و معتقد است: معرفت نیاز به باور موجه دارد و هیچ باوری جامع همه لوازم توجیه نیست؛ لذا هیچ باوری بطور کامل و به معنای واقعی موجه نیست. نتیجه اینکه: از این منظر هیچ کسی معرفت اخلاقی ندارد. نمی‌توانیم بگوییم اگرچه «الف» هم اکنون در باورش موجه نیست، اما می‌تواند در آینده با دلایلی باورش را توجیه کند؛ یعنی امکان توجیه وجود دارد؛ چون شکاک آکادمیک افراطی امکان توجیه باورها را در هر زمانی نفی می‌کند (Armstrong, 2006; pp. 62 - 63).

وجود دارد که هر یک از این مواضع به نوعی با شکاکیت ارتباط دارند. از جمله شکاکان اخلاقی وجود شناختی امرگرایان اند که گزاره‌های اخلاقی را از سنخ امر و توصیه می‌دانند و ناشناخت‌گرایان نیز از این دسته هستند که گزاره‌های اخلاقی را تمنا، احساس و یا عواطف می‌دانند و معتقدند این گزاره‌ها با وجود ساختار زبانی خبری خود، خبری نیستند؛ صرف بیان احساسات و عواطف بوده و ارزش صدق ندارند؛ اما این دسته در عین حال نوعی از صدق و کذب را برای گزاره‌های اخلاقی قائل هستند؛ مثلاً معتقدند با بیان گزاره «دزدی بد است» ما در عین حال که واقعیتی را بیان نمی‌کنیم، احساس خود را که نحوه‌ای از واقعیت را داراست، بیان می‌کنیم؛ لذا این گروه به معنای حقیقی شکاک نیستند، بلکه با انکار واقعیت عینی اخلاقیات، زمینه را برای شکاکیت آماده می‌کنند. از اقسام این نوع از شکاکیت ناشناخت‌گرایی اخلاقی، طرفداران تئوری خطا هستند.

۳. شکاکیت اخلاقی معرفت شناختی: شاخه‌ای از شکاکیت است که معرفت اخلاقی و مؤلفه‌های آن، به خصوص مسئله «توجیه» معرفت را بررسی می‌کند. قائلان به این نحله، مبانی معرفت شناختی توجیه را بحث برانگیز می‌دانند و استدلال می‌کنند معمولاً ما فکر می‌کنیم در باورهای اخلاقی مان موجه هستیم، اما این طور نیست. این شکاکیت دوزیر مجموعه اصلی دارد که شکاکیت آکادمیک و پیرهونی است. اولی حکمی سلبی را مطرح می‌کند که ما اصلاً باور موجه نداریم، اما دسته دوم بر این عقیده هستند که ما نمی‌توانیم حکم کنیم که باور موجه داریم یا نه! (Armstrong, 2006, pp. 9-13).

شکاکیت اخلاقی آکادمیک

شکاکیت اخلاقی آکادمیک به طور جزمی و یقینی این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ کسی هرگز چیزی را نمی‌داند و نمی‌تواند بداند؛ در مقابل هرگز چنین ادعایی به وسیله شکاک پیرهونی مطرح نمی‌شود. شک پیرهونی‌ها تا حدی است که از گزینش هر ادعایی در مورد اینکه کسی چیزی را می‌داند، می‌تواند یا نمی‌تواند بداند، امتناع می‌کنند و هیچ ادعایی در مورد امکان یا واقعیت معرفت اخلاقی مطرح نمی‌کنند. آنها شک دارند که معرفت اخلاقی ممکن یا غیرممکن است، اما شکاکیت اخلاقی آکادمیک ادعای جزمی و قطعی در مورد شأن معرفت شناختی باورهای اخلاقی مطرح می‌کند؛ بنابراین شکاکان پیرهونی بار استدلال را به دوش نمی‌کشند و نیازی به استدلال ندارند و مخالفان آنان باید با استدلال، نظر این شکاکان را رد کنند؛ اما یک شکاک آکادمیک نیاز به استدلال دارد؛ چون این ادعای جزمی را مطرح می‌کند که هیچ کس در باور به هیچ گزاره اخلاقی موجه نیست (<http://plato.stanford.edu/archive/sum2009/>) (entries/skepticism-moral).

نقد مدعای کلی شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی

الف) اگر واژه شک به معنای تردید در امکان حصول معرفت است، پس آنچه با عنوان شکاکیت آکادمیک نامیده می‌شود، اصلاً شکاکیت نیست. شکاکان آکادمیک در واقع با صدور حکم قطعی، مبنی بر عدم امکان حصول معرفت به سوی جزمیت و قطعیت می‌روند نه شکاکیت.

ب) شکاک پیرهونی هم با بیان این گزاره که «ما نمی‌توانیم بدانیم که آیا کسی باور موجه اخلاقی دارد یا نه» در واقع نوعی حکم جزمی را بیان می‌کند و نیاز به استدلال دارد و در نتیجه این ادعا که شکاک پیرهونی کاملاً حکم در مورد معرفت اخلاقی را به تعلیق می‌نهد، درست نیست؛ چون به هر حال این هم نوعی ادعاست.

پ) این مدعای شکاکان که شکاکیت اخلاقی عقاید متعارف را خدشه‌دار نمی‌سازد و فقط بحثی تحلیلی در مورد امکان معرفت اخلاقی است، نمی‌تواند درست باشد. چه خدشه‌ای بالاتراز این که بگوییم همه دعای بر باورهای اخلاقی متعارف، فاقد شأن معرفت‌شناختی شایسته هستند؛

لذا باورهای شکاکانه بسیار انتزاعی می‌توانند در مرحله‌ی بعد، بر اعمال انسان‌ها تأثیر منفی داشته باشند.

نظریاتی درباره توجیه در فلسفه اخلاق

بایسته است قبل از بیان استدلال‌ات شکاکان، به اختصار به چگونگی توجیه در اخلاق اشاره‌ای کنیم. در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا می‌توان احکام اخلاقی را به روش عینی توجیه کرد؟ بسیاری از فلاسفه تلاش کرده‌اند اثبات کنند احکام خاص اخلاقی در واقعیت یا طبیعت اشیا ریشه دارند و اگر اینگونه نباشند، این احکام بوالهوسانه و خودسرانه یا حداکثر نسبی یا قراردادی هستند. اینان واقع‌گرایان اخلاقی‌اند. در مقابل آنان، غیرواقع‌گرایان برآنند که نمی‌توان باید را از هست استنتاج کرد. سؤال دیگری که می‌توان پرسید این است که آیا اساسی‌ترین مقدمات اخلاقی یا ارزشی ما قابل اخذ از مقدمات ناظر به واقع هستند؟ این بدان معناست که نتایجی که در آنها واژه‌های خوب و باید به کار رفته است را از مقدماتی استنتاج می‌کنیم که در آنها هیچ یک از این واژه‌ها به کار نرفته است. این کار را با منطق استقرائی یا قیاسی نمی‌توان انجام داد و نمی‌توان از هست باید را استنتاج کرد؛ اما برخی برآنند منطق معین مخصوصی، یعنی منطقی اخلاقی با قواعد استنتاجی خاص، وجود دارد که استنتاجات مستقیم معینی را از مقدمات ناظر

به واقع، به نتایجی درباره خوب یا باید، مجاز می‌داند. اما شکاک بر آن است که چنین منطقی تا کنون رضایت بخش نبوده است و نمی‌توان احتمال آن را جدی گرفت.

الف) نظریات تعریف‌گرایانه^۲ درباره توجیه این است که می‌توان «باید» را بر اساس هست و ارزش را بر اساس واقعیت مبتنی کرد. اگر چنین تعاریفی درست باشند، می‌توان بر مبنای آنها از هست به باید و از واقعیت به ارزش، گذر کرد؛ مثل اینکه بگوییم خوب یعنی آنچه سودمند است و یا آنچه مورد قبول جامعه است؛ مثلاً گزاره «ما باید فلان کار را انجام دهیم»، یعنی «ما از سوی جامعه ملزم هستیم این کار را انجام دهیم» و گزاره «اگر ما ملزم هستیم وفای به عهد را رعایت کنیم»، یعنی «ما باید وفای به عهد کنیم». بر اساس این نظریات، می‌توان اصطلاحات اخلاقی را بر اساس اصطلاحات غیراخلاقی تعریف کرد و جملات اخلاقی را به جملات غیراخلاقی ناظر به واقع، بازگرداند.

بر این دیدگاه، جی. ای. مور این نقد را مطرح می‌کند که در تمام تعاریفی که از خوب صورت گرفته است، نوعی مغالطه طبیعت‌گرایانه^۳ وجود دارد. خوب، مفهومی بدیهی و بسیط و تعریف ناپذیر است و این فلاسفه به اشتباه در پی تعریف آن‌اند. اگر تعریف خاصی را درباره‌ی خوب یا درست بپذیریم، دقیقاً خواهیم دانست که چگونه احکام مربوط به آنچه خوب یا درست است را می‌پذیریم. اما هنوز می‌توانیم پرسیم که چرا باید این تعریف را بپذیریم؟ توسل به تعریف برای پشتیبانی از یک اصل، راه‌حلی برای توجیه نیست؛ زیرا آن تعریف نیاز به توجیه دارد و توجیه تعریف همان مسائل و مشکلاتی را دارد که توجیه یک اصل دارد. با توجه به این مسئله به هیچ روی نمی‌توانیم هنجارها و ارزش‌های اصلی اخلاقی مان را توجیه کنیم؛ زیرا به لحاظ منطقی تنها زمانی می‌توان این کار را انجام داد که بتوان اصطلاحات ارزشی و اخلاقی را تعریف کرد؛ اما چنان تعاریفی، اصولی اخلاقی هستند که ظاهر آنها فرق کرده است و نمی‌توان خود آنها را منطقی‌اً از ماهیت اشیا استنتاج کرد. حاصل این سخن این است که اخلاق بر واقعیت مبتنی نیست.

ب) شهودگرایان درباره توجیه این ادعا را مطرح می‌کنند که اصول اساسی و احکام ارزشی ما شهودی و بدیهی هستند و نیازی به توجیه ندارند. این قضایا بالذات موجه هستند و یا به قول دکارت به نحو واضح و متمایزی درست هستند. شهودگرایی معتقد است واژه‌های خوب و بد بر اساس اصطلاحات غیراخلاقی قابل تعریف نیستند. مفاهیم اخلاقی، درست مثل واژه‌هایی نظیر زرد و خوشایندی قابل تعریف نیستند. بر اساس شهودگرایی احکام اخلاقی می‌توانند

2. Definitist theories.

3. Naturalistic fallacy.

برخی مثل وثاقت‌گرایان برآنند که وی معرفت دارد؛ اما برخی معتقدند از آنجا که وی دلیلی برای نظرش ندارد، باورش موجه و لذا معرفت بخش نیست و این را بدیهی می‌دانند. اگر دیدگاه وثاقت‌گرایان را نپذیریم و تأکید کنیم که همه باورهای ما برای اینکه معرفت تلقی شوند، باید موجه باشند و این را یک اصل در معرفت‌شناسی بدانیم که اگر «الف»، «ب» را می‌داند باید در باور آن موجه باشد، آنگاه زمینه‌ای برای شکاک اخلاقی فراهم می‌شود و وی نتیجه می‌گیرد که مؤلفه توجیه برای معرفت داشتن، ضروری است. شکاک اخلاقی استدلال می‌کند که هر باور اخلاقی برای اینکه معرفت بخش باشد، باید دارای توجیهی کافی، ایجابی، معرفتی و کامل باشد. البته شکاکان منکر این نیستند که ممکن است باورهای اخلاقی، توجیه ابزاری، ناقص، شخصی و غیراکید داشته باشند، اما بر این باورند که این نوع توجیهات معرفت بخش نیستند و با اثبات این مقدمات نتیجه می‌گیرند که هیچ باور اخلاقی معرفت بخش نیست. منظور از توجیه معرفتی، توجیهی است که با حقیقت مرتبط است. توجیهات ایجابی نیز دلایلی هستند که دلایل مخالف را نقض می‌کنند و توان ایجابی کافی برای اثبات موضع مورد نظر را دارند و توجیهات کامل دلایلی هستند که هر کسی را می‌توانند برای باور به آن گزاره توجیه کنند و صرفاً بر مبنای دلایل خاص شخصی نیستند (Ibid, PP. 63-73).

▼ - سیر قهقری: همان‌طور که قبلاً ذکر شد، شکاک آکادمیک مقدمه دوم، یعنی «هیچ باور اخلاقی موجه نیست» را از طریق استدلال سیر قهقری اثبات می‌کند. استدلال امتناع تسلسل، یک سیر نامتناهی شکاکانه را توضیح می‌دهد. البته گاهی هم این صورت استدلال

به نفع ادعای شکاکانه کلی‌تری چون «هیچ باوری در مورد هیچ موضوعی موجه نیست» به کار برده می‌شود، اما در اینجا در مورد گزاره‌های اخلاقی به کار می‌رود. هدف استدلال این است که هر روشی که از طریق آن کسی می‌تواند در باور به قضیه‌ای توجیه شود را انکار کند و در نهایت در یک سیر قهقری‌ای به این نتیجه می‌رسد که «هیچ باور اخلاقی موجهی وجود ندارد».

مقدمه اول: هر کسی فقط از طریق استنتاج باور «الف» از سایر باورها، می‌تواند در باور به آن توجیه شود؛ لذا تنها دوروش برای توجیه هر باوری وجود دارد: باور یا باید به طریق استنباطی توجیه شود و یا از طریق غیراستنباطی.

- شکاک اخلاقی چه روش استنباطی و چه روش غیراستنباطی را در توجیه باورها نمی‌پذیرد.

درست یا نادرست باشند، اما نمی‌توانند بر اساس مشاهده تجربی یا استدلال مابعدالطبیعی توجیه شوند (مور، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹-۱۳۵).

پ) معتقدان نظریات غیرشناختاری یا توصیف‌ناگروانه^۴ دیدگاه سومی درباره توجیه ارائه می‌دهند و بر این باورند که احکام اخلاقی، اظهارات یا گزاره‌هایی نیستند که اوصافی را به افعال، اشخاص یا اشیا نسبت دهند و بر این مسئله که احکام اخلاقی دارای منطق، معنا یا استعمال متمایزی هستند، اصرار می‌ورزند.

اقسام ناشناخت‌گرایی شامل احساس‌گرایی، امرگرایی و توصیه‌گرایی است که بر اساس آن کارکرد احکام اخلاقی خبر از واقعیت عینی نیستند و کارکرد خاصی دارند. این دیدگاه‌ها به ترتیب کارکرد باورهای اخلاقی را بیان احساسات، بیان انگیزش‌ها و امر و توصیه می‌دانند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۲۰۳-۲۲۷).

استدلال‌های شکاکیت اخلاقی آکادمیک

استدلال‌های شکاکان آکادمیک درباره معرفت اخلاقی بر باور موجه متمرکز می‌شود. شکاک آکادمیک بدین‌گونه استدلال می‌کند:

- معرفت نیاز به باور موجه دارد (صغری یا مقدمه اول).
- هیچ باور اخلاقی موجه نیست (کبری یا مقدمه دوم).
- لذا هیچ باور اخلاقی معرفت نیست (نتیجه) (Armstrong, 2006, P. 60).

شکاک آکادمیک مقدمه اول این استدلال را بر اساس تعریف سنتی معرفت و مقدمه دوم را از طریق استدلال سیر قهقری^۵ اثبات می‌کند:

- تعریف سنتی معرفت: در این باره که آیا معرفت به باور موجه نیاز دارد، توافق عمومی بر این است که حقیقت و باور برای معرفت کافی نیستند و علاوه بر آن یک باور باید موجه هم باشد و در عین حال این اصل که معرفت باور صادق «موجه» است را بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌دانند و معتقدند باوری که مبتنی بر حدس یا استدلال غلط باشد، حتی اگر درست باشد، موجه نیست؛ لذا معرفت نیست؛ مثلاً اگر من از طریق حدس یا با توجیه، باور کنم که «علی در تهران است»، حتی اگر باور من صادق باشد، موجه نیست؛ چون من دلیلی موجه برای باورم ندارم. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا واقعاً لازم است همه باورها برای اینکه معرفت تلقی شوند، موجه باشند؟ فردی را در نظر بگیرید که به محض اینکه جوجه‌ها از تخم بیرون می‌آیند، به درستی جنسیت آنها را تشخیص می‌دهد. او این کار را صرفاً از روی حدس یا استدلال غلط انجام نمی‌دهد، اما توجیهی هم برای آن ندارد. اینجا سؤال این است: آیا وی در باورش موجه است؟ آیا وی معرفت دارد؟

4. Noncognitive or nondescriptivist theories.

5. Regress argument.

غیرهنجاری^۶ یا مقدمات هنجاری غیراخلاقی و یا مقدمات هنجاری اخلاقی باشد.

در مورد انواع داوری‌ها باید بگوییم: داوری‌ها یا توصیفی هستند یا هنجاری. داوری‌های هنجاری یا تجویزی هستند یا ارزشی و هر یک از داوری‌های تجویزی و ارزشی یا با امور اخلاقی سروکار دارند و یا با امور فارغ از اخلاق؛ مثلاً زمانی که می‌گوییم «این ماشین قرمز است» یک داوری توصیفی است و زمانی که می‌گوییم «این ماشین خوب است» داوری ما ارزشی است. اما زمانی که می‌گوییم «تو باید پول ماشین را بدهی» این یک داوری تجویزی است. همه داوری‌های اخلاقی، هنجاری هستند، اما همه داوری‌های هنجاری، اخلاقی نیستند. این مطلب نشانگر این است که اگرچه ما غالباً اصطلاحاتی نظیر «خوب» و «درست» را به اخلاق ربط می‌دهیم، اما مقاصدی که در کاربرد آنها نهفته است، غالباً غیر از احکام اخلاقی است. صرف اینکه چیزی را درست بنامیم، بدون اینکه بدانیم آن چیز در چه زمینه‌ای بیان شده است، اطلاع زیادی به ما نمی‌دهد؛ مثلاً درباره درس خواندن، شیوه‌های درست و غلط وجود دارد، اما این درستی و غلط ربطی به اخلاق ندارد، بلکه با اغراض درس خواندن سروکار دارد؛ البته درس خواندن هم قابل ارزیابی اخلاقی است، اما استفاده ما از زبان هنجاری در تعلیم این فعالیت‌ها در حکم بیان داوری اخلاقی نیست؛ پس اگر بگوییم شما باید این‌گونه درس بخوانید، داوری من تجویزی است، اما اخلاقی نیست. معیاری که پشت این حکم قرار دارد، برای این است که شما قادر باشید در درس خواندن موفق تر عمل کنید (هولمز، ۱۳۸۲، ص ۲۸ - ۳۳).

۱-۳. هرگز «الف» نمی‌تواند با استنتاج از مقدمات غیرهنجاری و بدون هیچ مقدمه هنجاری، باور اخلاقی «ب» را توجیه کند.

نقد

طبیعت‌گرایان در معرفت‌شناسی اخلاقی، زمانی که تلاش می‌کنند از طریق ویژگی‌های محض غیرهنجاری یک عمل، نتیجه‌گیری کنند که آن عمل اخلاقاً خطاست، مقدمه ۱-۳ را انکار می‌کنند (پل ادواردز، ۱۳۷۸، ص ۱۸۶).

پاسخ

شکاک اخلاقی پاسخ می‌دهد: چنین نتیجه‌گیری‌هایی همیشه بر این مقدمه کلی که «همه اعمال با چنین ویژگی‌هایی، غیراخلاقی هستند» مبتنی است. چنین مقدمات مستتر اخلاقی‌ای که برای قیاس هستند و به قرینه حذف شده‌اند، هنجاری هستند؛ لذا استنتاج طبیعت‌گرایان واقعاً بدون هیچ مقدمه هنجاری کامل نمی‌شود (Armstrong, 2006, P. 75).

مقدمه دوم: اگر «الف» در باور به ادعای اخلاقی «ب» موجه باشد، این توجیه بدون استنباط ممکن نمی‌شود.

بر مقدمه دوم، نقدهایی هم وارد شده است؛ از جمله:

- زمینه‌گرایان: برآند زمینه‌ها با سطوح مختلف معیارهای معرفتی، می‌توانند در نحوه شناخت ما از واقع مؤثر باشند؛ لذا نیازی نیست هر باوری از طریق استنباطی توجیه شود.

- شهودگرایان اخلاقی: این دسته، باورهای شهودی بدیهی را به عنوان باورهای اولیه‌ای می‌پذیرند که خود از باورهای دیگر منتج نمی‌شوند؛ در نتیجه معتقدند حداقل برخی باورها شهودی و بی‌نیاز از استدلال هستند.

- مبنایگرایان: پاسخ دیگر به این مقدمه از آن مبنایگرایان است که معتقدند ما باورهای پایه‌ای داریم که بدیهی هستند و نیازی به استنباط از طریق استدلال ندارند.

- پاسخ شکاکان اخلاقی به نقدها

۱. شکاکان اخلاقی استدلال می‌کنند: اگر انسان‌ها به دلیل یا استنتاج برای حمایت باورهای اخلاقی شان هیچ نیازی نداشته باشند، بسیاری از باورها ممکن است موجه قلمداد شوند، در حالی که موجه نیستند. شکاکان می‌توانند این مقدمه را با مثال‌هایی از عدم توافقات اخلاقی و باورهای اخلاقی‌ای که در اثر تغییرات فرهنگی تغییر کرده‌اند، توجیه کنند.

۲. استدلال دوم شکاکان این است که: اگر باورهای اخلاقی برای موجهیت نیاز به استدلال نداشته باشند، باورهای متضاد با هم، می‌توانند موجه باشند. به نظر می‌رسد پذیرفتنی نیست که اعتقاد داشته باشیم چنین باورهای اخلاقی متضاد، همه بدون نیاز به استنتاج موجه باشند. وقتی من باور دارم که «الف» درست است و دیگری باور دارد که همین «الف» خطاست، هر کدام از ما که دلیل موجه داریم، بر حق هستیم. باورهای متضاد بدون دلیل، موجه نیستند؛ یعنی برای انتخاب میان دو باور متضاد توجیه و دلیل لازم است و چنین تضادهایی به اندازه کافی برای تحلیل بردن همه باورهای بدون استنتاج کافی هستند؛ لذا مقدمه دوم درست است.

۳. استدلال سوم آنها این است که: اینکه اگر «الف» بخواهد در باور عقیده اخلاقی «ب» موجه باشد، باید از طریق استنباط از سایر باورها توجیه شود، به این معناست که «الف» برای پذیرش عقیده اخلاقی «ب» باید آن را از سایر باورهایش استنتاج کند. اما سؤال این است که از طریق کدام باورها باید توجیه شویم؟

سه امکان وجود دارد: این استنتاج یا باید از طریق مقدمات

6. Normative antecedents.

۴. اگر «الف» در باور اخلاقی «ب» توجیه شود، باید این توجیه شدن از طریق یک استنتاج با چند مقدمه اخلاقی، باشد؛ به طور خلاصه باورهای اخلاقی باید با باورهای اخلاقی دیگر توجیه شوند. این باعث ایجاد یک سؤال دیگر می‌شود: اگرچه توجیه یک باور، مستلزم چند باور اخلاقی است، رابطه میان این مقدمات و نتیجه اخلاقی چیست؟

۵. برای اینکه «الف» بتواند در باور به «ب» از طریق مقدماتی توجیه شود، باید در باور به خود آن مقدمات اخلاقی توجیه شده باشد.

نقد

این مقدمه توسط برخی زمینه‌گرایان که ادعا می‌کنند؛ حتی اگر یک باور اخلاقی به طور بدیهی موجه نباشد، اگر در زمینه اجتماعی خاصی سهیم است، ممکن است برای توجیه باورهای اخلاقی دیگر کاربرد داشته باشد و منطقی است که در برخی شرایط، گزاره‌ای که هنوز کاملاً در باور به آن موجه نیستیم، به عنوان مقدمه‌ای برای استنتاج نتیجه خاصی استفاده شود، مورد انکار قرار می‌گیرد.

پاسخ

شکاکیت اخلاقی آکادمیک به طور جزئی و یقینی این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ کسی هرگز چیزی را نمی‌داند و نمی‌تواند بداند؛ در مقابل هرگز چنین ادعایی به وسیله شکاک پیرهونی مطرح نمی‌شود.

شکاک اخلاقی پاسخ می‌دهد: زمینه‌های اجتماعی اغلب ممکن است برخفا باشند و هیچ زمینه اجتماعی فی‌نفسه نمی‌تواند نشان دهد که یک باور اخلاقی صادق و قابل اطمینان است و به نحوی مناسب موجه است؛ یعنی باورهای

اجتماعی ما از نظر شکاک به لحاظ صدق و میزان موجهیت جای سؤال دارد. حال چگونه مقدمات اخلاقی توجیه می‌شوند؟ براساس مقدمات ۴ و ۵ مقدمات اخلاقی باید به وسیله استنتاج از مقدمات اخلاقی دیگر توجیه شوند؛ بنابراین «الف» برای توجیه شدن در باور اخلاقی «ب»، به زنجیره‌ای از باورها و مقدمات موجه نیازمند است که این زنجیره باید یکی از این دو صورت را دارا باشد. تقریباً از اولین حالت این دو شق هرگز دفاع نمی‌شود؛ زیرا بیشتر آنها می‌پذیرند که:

۶. «الف» هرگز در توجیه باور اخلاقی «ب» از یک سلسله نامتناهی از استنتاج‌ها استفاده نمی‌کند (امتناع تسلسل)؛ همچنین شکاک اخلاقی امکان دیگر را نیز انکار می‌کند:

۷. «الف» هرگز در قبول باور اخلاقی «ب» به وسیله یک سلسله از مقدمات که خود «ب» هم یکی از آنهاست، توجیه نمی‌شود. هیچ استدلالی که شامل نتیجه‌اش به عنوان یکی از مقدمات باشد، معتبر نیست؛ چون هر کسی به نتیجه شک کند، دقیقاً همان دلیل را برای شک در مورد مقدمات خواهد داشت؛ لذا به نظر شکاک هیچ نتیجه

۲-۳. شکاک می‌گوید: روش ممکن دیگر برای توجیه یک نتیجه اخلاقی، استنتاج آن به وسیله مقدماتی است که اخلاقی نیستند، اما به نحوی هنجاری‌اند. این روش که به وسیله قراردادگرایان^۷ تنظیم شده است، می‌تواند هنجارگرایی نامیده شود. هنجارگرایان معمولاً با مقدماتی در مورد عقلانیت و بی‌غرضی، یعنی مقدماتی که به عنوان مقدمات هنجاری مفروض گرفته شده است، اما از لحاظ اخلاقی بی‌طرف است، شروع می‌کنند. آنها مقدماتی عقلی و منصفانه دارند که می‌تواند هنجاری باشند، اما از نظر اخلاقی بی‌طرف هستند. آنان معتقدند اگر مردم منصف و عاقل، در شرایط مناسب با معیارهای اخلاقی خاصی موافقت کنند، در این حالت می‌توان فرض کرد که این نشان آن است که عقاید اخلاقی مربوط درست و موجه هستند. مشکل این رهیافت از نظر شکاک این است که نظریات مختلف در مورد عقلانیت، منصف بودن و سایر شرایط مربوطه، جای چند و چون دارند و به باورهای اخلاقی متناقض منجر می‌شوند.

به عبارتی در سطح مصادیق و در اینکه «شرایط مناسب» کدام‌اند و منصف بودن به چه معناست؟ اختلاف نظر دارند؛ لذا ممکن است عقاید اخلاقی متضاد حاصل شود؛ مثلاً ممکن است همه انسان‌ها در مورد یک امر کلی مثل «قتل انسان بی‌گناه جرم است»، موافق باشند، اما بر اینکه قتل جنین انسان جرم است یا خیر، توافق نداشته باشند؛ لذا عدم توافقی در مورد درستی یا نادرستی واقعیت سقط جنین به وجود می‌آید. این نشان می‌دهد چنین نظریاتی بی‌طرف نیستند؛ لذا این نتایج بدون مقدمات اخلاقی نیستند و این همان نتیجه مورد نظر شکاک است که هیچ کسی نمی‌تواند از مقدمات هنجاری غیر اخلاقی مقدمات اخلاقی را اخذ کند.

پس شق دوم، یعنی استنتاج نتایج اخلاقی از هنجارهای غیر اخلاقی نیز منجر به مشکل می‌شود؛ چون در هر استدلال از مقدمات هنجاری غیر اخلاقی بر نتایج اخلاقی، یک پیش فرض ماتقدم اخلاقی نهفته است؛ به عبارتی از مقدمات هنجاری صرف نمی‌توان نتایج اخلاقی اخذ کرد؛ چون در هر استدلالی که نتیجه اخلاقی داشته باشد، حتماً یک مقدمه اخلاقی مفروض خواهیم داشت.

حال نوبت به گزینه سوم می‌رسد و شکاک اخلاقی نتیجه می‌گیرد: «الف» باید از مقدمات هنجاری اخلاقی، باور به عقیده‌ی اخلاقی «ب» را استنباط کند؛ اما این گزینه را هم شکاک اخلاقی غیرممکن می‌داند و لذا آن را رد می‌کند:

۳-۳. هرگز «الف» در باور به ادعای اخلاقی «ب»، با یک استنتاج با چند مقدمه هنجاری اخلاقی توجیه نمی‌شود؛ یعنی نمی‌توان با مقدمات هنجاری اخلاقی، یک گزاره اخلاقی معتبر موجه را استنتاج کرد. برای اثبات این حکم، شکاک اخلاقی استدلال می‌کند:

7. Contractarianism.

یک استدلال نقضی در برابرین دلیل، این است که خود این استدلال یا بدیهی است و یا غیر بدیهی. اگر بدیهی باشد که همه باید آن را بپذیرند و حال آنکه این گونه نیست. اگر غیر بدیهی است، پس خود مبتلا به همین نقض می شود؛ به عبارتی خود دلیل امتناع تسلسل نیز گرفتار تسلسل می شود؛ لذا این استدلال ناقض خود است. این نقد بر شکاکیت آکادمیک که دیدگاهی جزمی را بیان می کند، وارد است؛ اما بر شکاکیت پیرهونی که ادعای معرفت ندارد و فقط موضعی را بیان می کند که در مورد صدق و کذب دیدگاه خود نیز مطمئن نیست، وارد نیست.

ب) دلیل برد عدم امکان منطقی خطا

۱. عموماً بر این باورند که معرفت باور صادق موجه است.
۲. عدم امکان منطقی خطا، فی نفسه معرفت را ضمانت نمی کند، بلکه صرفاً معرفت ما را در مورد عدم امکان منطقی خطا ضمانت می کند. اگر ما بر این باوریم که منطقاً غیر ممکن است برخی از باورهای یقینی ما که هیچ شکی در آن ها نداریم، خطا باشند، می دانیم که این باورها درست هستند؛ اما این «اگر» تله ای است که جزمیت را دچار مشکل می کند.
۳. یعنی به طور کلی تر «امکان حقیقت» احتمالات شکاکانه مستلزم این است که باورهای ما کاملاً موجه نیستند.
۴. تا زمانی که ما نشان ندهیم که فرضیات شکاکانه خطا هستند، نمی توانیم دقیقاً نتیجه بگیریم که ناموجه هستند.
۵. نمی توانیم نشان دهیم فرضیات شکاکانه خطا هستند.
۶. نتیجه این است که ما در باورهایمان موجه نیستیم و لذا معرفتی نداریم (Keith Lehrer, 197, pp. 56-63).

به نظر بسیاری از معرفت شناسان، این نکته بدیهی است که هیچ کس نمی تواند به صدق چیزی معرفت داشته باشد که بداند راست نیست؛ یعنی اگر کسی به «الف» معرفت دارد، در این صورت «الف» راست است؛ از طرفی اگر کسی به «الف» معرفت دارد، پس حتماً «الف» را باور دارد و اگر کسی به «الف» معرفت دارد، در باور آن باید کاملاً موجه باشد؛ در حالی که از نظر شکاک، منطقاً ممکن است کسی در باور چیزی کاملاً موجه باشد؛ در حالی که استدلال قانع کننده ای برای آن ندارد؛ چون میان باور و معرفت تفاوت وجود دارد.

جزمی ها بر این باورند که دسته ای از باورها وجود دارند که تردیدناپذیرند؛ مثل دعاوی ریاضی و منطقی، دعاوی مربوط به حالات آگاهانه فعلی مان، و باورهایی وجود دارند که امکان هر نوع خطایی در آنها توسط ضرورت منطقی کنار گذاشته می شود؛ مثلاً اگر «الف» را باور کنیم و «الف» حقیقتی ضروری باشد، در این صورت

مطلوبی، زمانی که یک مقدمه دقیقاً دوباره به عنوان نتیجه بیان شود، به دست نیاید و اگر یک مقدمه عیناً نتیجه استنتاج باشد، قیاس معتبر نیست.

مقدمه ۷ به وسیله انسجام گرایی اخلاقی مورد مخالفت قرار گرفته است. انسجام گرایان تأکید می کنند آنها یک باور را از خود آن باور در یک روش طولی استنتاج نمی کنند؛ برعکس یک باور اخلاقی می تواند به این دلیل که به نحوی با باورهایی دیگر به روش مرتبط مناسب مرتبط است، موجه باشد (Foley, 1998, pp. 153-154).

با وجود این، شکاک اخلاقی انکار می کند انسجام گرایی بتواند داشتن باور اخلاقی موجه را به درستی تبیین کند. یک دلیل این است که انسجام درونی مجموعه ای از باورها بدون هیچ رابطه ای با هیچ چیزی خارج از این باورها نشان درستی آنها نیست. دلیل دیگر این است که هر باوری می تواند با مجموعه باورهایی که از لحاظ درونی منسجم هستند، مرتبط باشد و این ارتباط، فی نفسه نمی تواند دلیلی بر درستی آن باشد؛ چون ممکن است مجموعه های ناسازگار زیادی منسجم باشند؛ لذا شکاک اخلاقی انکار می کند که انسجام به تنهایی برای باور اخلاقی موجه، کافی باشد و اصلاً خود انسجام گرایی را زیر سؤال می برد: معنای انسجام چیست؟ انسجام با کدام و در کدام مجموعه از باورها معتبر است؟ ممکن است ما افسانه ای سراسر مرتبط و هماهنگ داشته باشیم که بر اساس انسجام گرایی، باید آن را مطابق با واقع و به لحاظ معرفت شناسی معتبر بدانیم، در حالی که این پذیرفتنی نیست. وقتی شما داده جدیدی وارد مجموعه اطلاعاتی خود می کنید و آن را ناسازگار با بقیه می یابید، آیا به دلیل ناسازگاری، تازه وارد را حذف می کنید؟ در این صورت تنها می توانید علوم قبلی را تأیید کنید و پویایی علم را زیر سؤال می برید، و یا اینکه در دانسته های پیشین خود دست می برید؟ اگر این گونه می کنید، دلیل ترجیح این یکی چیست؟ لذا شکاک اخلاقی می تواند به این نتیجه نهایی برسد:

۸. هیچ کسی هرگز در باور به هیچ عقیده اخلاقی توجیه نمی شود. این شکاکیت جزمی در مورد باور اخلاقی موجه است. بسیاری از مخالفان این نتیجه را نامقبول می دانند؛ اما شکاک بر آن است که استدلال قهقرایی معتبر است؛ از این رو نتیجه آن نمی تواند بدون انکار یکی از مقدماتش اجتناب شود.

مخالفان مختلف شکاکیت اخلاقی، مقدمات مختلفی از استدلال قهقرایی را تکذیب می کنند. این باقی می ماند که در پایان بررسی کنیم آیا هیچ یک از این پاسخ ها به استدلال قهقرایی قابل دفاع هست یا خیر؟ (Armstrong, 2006, pp. 74-77).

در این گزاره‌ها ممکن نیست، توجیه آنها را تضمین نمی‌کند و در مورد این گزاره‌ها هم خطا ممکن است.

حال از قلمرو ضرورت به قلمرو امکان رهسپار می‌شویم. فرض کنید شخصی برای این باور است که گزاره‌ای ممکن راست است، در چنین مواردی آیا منطقاً غیرممکن است که این شخص باورش غلط باشد؟ آیا نباید بپذیریم که این شخص به این گزاره ممکن معرفت دارد؟ فلاسفه بر این باورند که در حالات درونی فعلی مان ممکن نیست خطا کنیم؛ اما شکاک بر این باور است که این نظر اشتباه است؛ مثل اینکه ممکن است کسی احساس سوزش و درد را اشتباه بگیرد، در حالی که احساس سوزش دارد، فکر کند که بدنش درد می‌کند. در مورد افکار نیز ممکن است به اشتباه باور کنیم که فکر «الف» را داریم. در حالی که فکر «الف» را در ذهن داریم، ممکن است تحت تأثیر یک ماده مخدر یا دارویی، حالتی را به جای حالت دیگر بگیرد و بدین سان باور کند که آگاهی دارد؛ در حالی که واقعاً آگاهی ندارد. اگر باور کنیم به چیزی باور داریم، در این صورت ظاهراً باور نخست چنان باوری

است که منطقاً غیرممکن است

به نظر بسیاری از معرفت‌شناسان، این نکته بدیهی است که هیچ کس نمی‌تواند به صدق چیزی معرفت داشته باشد که بدانند راست نیست؛ یعنی اگر کسی به «الف» معرفت دارد، در این صورت «الف» راست است؛ از طرفی اگر کسی به «الف» معرفت دارد، پس حتماً «الف» را باور دارد و اگر کسی به «الف» معرفت دارد، در باور آن باید کاملاً موجه باشد.

در باور آن اشتباه کرده باشم؛ زیرا منطقاً ناسازگار است که هم چیزی را باور دارم و هم فرض کنم که همان را باور ندارم. ما به صدق باورهایی که به نحوی هستند که امکان منطقی خطا را می‌کنند، اعتراف کردیم. اگر بدانیم منطقاً غیرممکن است که پاره‌ای از باورهای ما اشتباه باشند، بی‌تردید می‌دانیم که آن باورها راست‌اند؛ اما شکاک نیازی ندارد که اعتراف کند که ما

حتی به آن معرفت داریم. شکاک می‌تواند معتقد باشد که معرفت نداریم؛ حتی اگر به طور قوی معتقد باشیم که معرفت داریم و حتی اگر عدم امکان منطقی خطا را نسبت به آن صادق بدانیم و فکر کنیم که آن باور راست است، چون نمی‌دانیم امکان منطقی خطا طرد شده است، پس باز ممکن است بر خطا باشیم (Lehrer, 1993, pp. 48-55)

فرض‌های شکاکانه

این استدلال شکاکان آکادمیک، از رنه دکارت^۸ اقتباس شده است. اگر من در مسیری می‌روم و فکر می‌کنم آنچه به نظرم می‌رسد، دریاچه است، اگر نتوانم امکان اینکه آن یک خلیج یا نهر کوچک و یا هر چیز دیگری غیر از دریاچه است را رد کنم، نمی‌توانم در باور به اینکه آنچه می‌بینم یک دریاچه است، موجه باشم؛ یعنی برای اینکه باور کنم

محال است «الف» را باور کنم و هم بر خطا باشم؛ زیرا منطقاً غیرممکن است هنگامی که به گزاره‌ای که به حقیقت ضروری است باور داریم، در اشتباه باشیم. معرفت‌شناسان جزمی اینگونه استدلال می‌کنند که اگر «الف» حقیقتی ضروری است، در این صورت این گزاره که در باور «الف» بر خطا هستم، می‌تواند معادل این گزاره عطفی باشد که «من به الف باور دارم و الف دروغ است». اگر «الف» ضرورتاً راست باشد، در این صورت این گزاره که «الف دروغ است» ممکن نیست راست باشد؛ لذا اگر الف ضرورتاً راست است، پس ممکن نیست «در باور الف بر خطا هستم» راست باشد؛ هیچ کسی ممکن نیست در باور به حقیقتی ضروری بر خطا باشد.

اما شکاک همین باورهای یقینی فرد جزم‌اندیش را مورد نقد قرار می‌دهد و بر آن است که منطقاً ممکن است در باور به حقیقتی ضروری در اشتباه باشیم. به نظر شکاک، جزمی‌ها به این مسئله اهمیتی نمی‌دهند که ممکن است باوری برای فردی کاملاً موجه باشد، اما تا حدود زیادی بی‌دلیل باشد و یا دلایل وی برای دیگران قانع‌کننده نباشد. نتیجه این است که اگر کسی بر این باور باشد که هر شخصی به صدق یک گزاره معرفت دارد، هر وقت منطقاً غیرممکن باشد در باور آن بر خطا باشد، در این صورت این نتیجه ناموجه را خواهد پذیرفت که هر شخصی، هر وقت که به درستی به صدق آن باور داشته باشد، به صدق یک گزاره ریاضی معرفت دارد و اهمیتی ندارد که باورش احمقانه یا بی‌دلیل باشد. در اینجا معرفت را با باور صادق یکی می‌دانند. اگر من باور دارم که گزاره ریاضی «الف» صادق است، محال است بدانم کاذب است؛ لذا من معرفت دارم.

از نظر شکاک، میان برحق بودن در ریاضیات و معرفت داشتن به اینکه در توجیه برحق هستیم، تفاوت وجود دارد. ممکن است من به نظر خودم کاملاً موجه باشم، اما در واقع باور من کاذب باشد و من فاقد معرفت باشم. چنین نیست که اگر فردی باوری دارد، صرفاً به این دلیل که منطقاً غیرممکن است در باورش بر خطا باشد، پس معرفت دارد. ممکن است وی توجیهی برای باورش نداشته باشد و احتمال خطا در باور وی هست؛ یعنی می‌توانیم بگوییم ممکن است او در اشتباه باشد و به امری دروغ باور داشته باشد.

عدم امکان منطقی خطا در باورهای راجع به غیرممکن و ضروری، یعنی راجع به گزاره‌هایی که اگر راست‌اند، ضروری‌اند و اگر دروغ هستند، غیرممکن‌اند، سپری در برابر شکاکیت نیست و عدم امکان منطقی خطا در باورهای راجع به غیرممکن و ضروری با جهل تمام عیار سازگار است. در مورد گزاره‌های برخی علوم گفته می‌شود که منطقاً غیرممکن است خطا باشد و حتماً صادق است و ما در باور به آن موجه هستیم، اما شکاک می‌گوید صرف اینکه بگوییم منطقاً خطا

۸. رنه دکارت (René Descartes)، ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی، ۱۶۵۰-۱۹۵۶.

نییهلیسم اخلاقی بر آن است که هیچ چیز اخلاقاً خطا نیست و بد و خوب و یا باید و نباید اخلاقی وجود ندارد. این مدعا به گونه‌ای است که به هیچ روی قابل نقض نیست. نییهلیست اخلاقی همه باورهای ما را در مورد خوب، بد، باید و نباید زیر سؤال می‌برد و در تناقض با باور به این گزاره است که «کودک آزاری برای لذت بردن صرف خطاست» و می‌گوید کسی که بخواهد در باورش موجه باشد، باید مدعای مرا نقض کند و چون نقض این ادعا از نظر شکاک آکادمیک ممکن نیست، وی نتیجه می‌گیرد هیچ باور اخلاقی موجه نیست. اگر نتوانیم از مقدمات اخلاقی شروع کنیم؛ یعنی برای نقض نییهلیسم از مقدمات اخلاقی استفاده نکنیم، تنها راه باقیمانده برای رد نییهلیسم اخلاقی، این است که نتایج اخلاقی را از مقدمات بی-طرف اخلاقی اخذ کنیم؛ اما همان طور که در استدلال امتناع تسلسل بیان شد، چنین تلاش‌هایی نه فقط توسط شکاکان، بلکه از طرف خیلی از فلاسفه مورد نقد قرار گرفته است. نتیجه اینکه هیچ روشی برای رد نییهلیسم اخلاقی وجود ندارد؛ پس فرضیه نییهلیسم نیز کاملاً با استدلال فرض‌های شکاکانه همراه می‌شود.

استدلال به این نحو می‌تواند تنظیم شود:

۱. من در باور به اینکه نییهلیسم اخلاقی خطاست، موجه نیستم.
۲. من در باور به گزاره «الف» که -کودک آزاری برای لذت صرف خطاست»، موجه هستم و «الف» مستلزم گزاره «ب»، «نییهلیسم اخلاقی خطاست»، می‌باشد.
۳. اگر من در باور «الف» موجه هستم و در این باور هم موجه هستم که «الف» مستلزم «ب» است، پس در باور «ب» هم موجه هستم.
۴. پس من در باور «الف» (اخلاقاً خطاست که کودکان را صرفاً برای لذت آزار دهیم) موجه نیستم. از نظر شکاک این استدلال از لحاظ منطقی معتبر است و نتیجه‌اش می‌تواند مثل سایر باورهای اخلاقی قابل دفاع باشد و به تمام باورهای اخلاقی تعمیم یابد؛ لذا شکاک اخلاقی آکادمیک نتیجه می‌گیرد: هیچ باور اخلاقی موجه نیست.

دوروش برای پاسخ به چنین استدلالی وجود دارد:

الف) مخالفان شکاکان مقدمه یک را انکار می‌کنند و مدعی هستند: فروض شکاکانه تا حدودی قابل نقض است. آنها مدعی هستند می‌توان به نییهلیسم، با منطق و معناشناسی پاسخ داد؛ چون گمراه کننده و نامنسجم است؛ اما پاسخ شکاک این است که نییهلیسم اخلاقی را نمی‌توان بدون مقدمات اخلاقی نقض کرد و از طرفی تمام مفروضات اخلاقی در برابر نییهلیسم جای سؤال دارند؛ به عبارتی از آنجایی که هر استدلالی برای رد نییهلیسم اخلاقی، حداقل به یک مقدمه اخلاقی نیاز دارد و با توجه به اینکه هیچ باور اخلاقی برای اینکه بتواند به عنوان مقدمه استدلالی در رد نییهلیسم اخلاقی به کار

آنچه می‌بینم دریاچه است، باید گزینه‌های مخالف را رد کنم و دلیلی هم برای باورم داشته باشم. این مثال نشان می‌دهد یک اصل کلی وجود دارد و آن اینکه اگر نتوانم گزینه‌های مخالف را نقض کنم، در باورهایم موجه نیستم. برای توجیه هر باوری باید گزینه‌های نقیض آن را با دلیل رد کرد. این اصل زمانی که تعمیم داده شود، به شکاکیت منجر می‌شود. همه آنچه لازم است شکاک نشان دهد این است که برای هر باوری فرضیات مخالفی وجود دارد که نمی‌توانند نقض شوند. شکاک معمولاً به فرضیات مخالف کلی بسنده می‌کند؛ لذا شکاکان فرضیات واحدی که مخالف با همه یا بسیاری از باورهای متعارف هستند و به هیچ نحوی نمی‌توانند نقض شوند را جستجو می‌کنند.

یک مورد از این فرضیات مخالف غیرقابل نقض، فرضیه مشهور دکارتی در مورد خدایی است که مرا در همه باورهایم در مورد خارج فریب می‌دهد؛ همچنین مرا متقاعد می‌سازد که باورهایم کاملاً منسجم هستند. این فرض به سبب نحوه‌ای که خدای فریبکار تعریف شده است، نمی‌تواند به وسیله هیچ تجربه یا باوری نقض شود؛ همچنین این فرضیه، مخالف باورهای من در مورد دریاچه یا هر مثال روزمره دیگری است. هر چیزی که من در مورد جهان خارج باور دارم، ناسازگار با فرضیه خدای فریبکار است.

لذا شکاکان نتیجه می‌گیرند: باورهای ما در مورد دریاچه و سایر اموری که بدان معتقدیم، موجه نیست؛ چون هیچ یک نمی‌توانند فرض‌های شکاکانه دکارتی را نقض کنند. نیازی نیست که کسی وجود چنین خدای فریبکاری را بپذیرد؛ مهم این است که این فرض محتمل است و این احتمال با هیچ تجربه یا باوری قابل نقض نیست. همه چیز حتی احساسات ما ممکن است توسط چنین موجود شریری تحت تأثیر قرار گیرد؛ به همین دلیل شکاک آکادمیک به این نتیجه می‌رسد که هیچ یک از باورهای ما موجه نیستند. استدلالاتی از این دست، می‌توانند به این شیوه در مورد باورهای اخلاقی به کار روند که چنین خدای فریبکاری ممکن است مرا در باور به این گزاره اخلاقی که «کودک آزاری برای لذت بردن صرف، اخلاقاً خطاست» فریب داده باشد؛ پس من در باور به این گزاره موجه نیستم. این فرضیه نمی‌تواند با هیچ واقعییتی نقض شود.

می‌توان این استدلال را به گونه‌ای مطرح کرد که افراد زیادی آن را بپذیرند؛ یعنی فرضیه افراطی و دور از ذهن خدای فریبکار را کنار گذاشت و با نییهلیسم اخلاقی به عنوان نقیض و گزینه مخالف تمام باورهای اخلاقی شروع کنیم. (Armstrong, 2006, pp-77-78) نییهلیسم اخلاقی دیدگاهی فرااخلاقی است که معتقد است هیچ چیزی اخلاقی یا غیراخلاقی نیست. این گزاره می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد.

این گزاره‌ها تناقضی به همراه دارند؛ زیرا هر کدام از این گزاره‌ها به تنهایی صادق و مقبول‌اند؛ اما زمانی که با هم در نظر گرفته می‌شوند، با یکدیگر ناسازگارند. اغلب فیلسوفان وقتی این گزاره‌های ناسازگار را مشاهده می‌کنند، درصدد پاسخ برمی‌آیند و پاسخ آنها مبنی بر حذف یکی از این گزاره‌هاست. ما با اطمینان گزاره ۱ را نگه می‌داریم. مفاد این گزاره این است که ما به بسیاری از امور در جهان خارج علم داریم. تحت فشار استدلال‌ات شکاکانه، به گزاره ۲ تمایل می‌یابیم؛ در این صورت از پذیرش گزاره ۳ چاره‌ای نداریم. گزاره‌های ۲ و ۳ کذب گزاره ۱ را به همراه دارند؛ در این صورت ما در مورد گزاره ۱ دچار تردید می‌شویم؛ اما از طرفی در می‌یابیم که حس مشترک شک‌گرایی را رد می‌کند. گزاره ۱ با گزاره ۳ مستلزم این است که گزاره ۲ کاذب است؛ اما وقتی استدلال‌ات شک‌گرایانه را در نظر می‌گیریم، به گزاره ۲ تمایل پیدا می‌کنیم و به قالب ذهنی شک بر می‌گردیم.

زمینه‌گرایی در مورد تناقض (پارادوکس) بیان می‌دارد که ما این شهودها را در یک سطح ارزش قرار می‌دهیم. به جای آنکه یکی از

این شهودها را به صورت خطا کنار

بگذاریم، زمینه‌گرایی سعی می‌کند از نظر شکاک، میان بر حق بودن در ریاضیات و معرفت داشتن به اینکه در توجیه بر حق هستیم، تفاوت وجود دارد. ممکن است من به نظر خود کاملاً موجه باشم، اما در واقع باور من کاذب باشد و من فاقد معرفت باشم. چنین نیست که اگر فردی باوری دارد، صرفاً به این دلیل که منطقاً غیرممکن است در باورش بر خطا باشد، پس معرفت دارد.

اختلاف ظاهری شهودهای ما را با بیان اینکه آنها انعکاس دهنده اختلاف شرایط صدق از لحاظ زمینه‌ای برای انتساب‌های علم هستند، توضیح دهد. زمینه‌گرایان بیان می‌کنند که انتساب‌های علم نسبت به زمینه‌ها حساس هستند؛ یعنی ارزش صدق جملاتی مانند: «الف به ج علم دارد» بستگی به تغییرات معیارها از لحاظ زمینه

دارد و اینکه چقدر موقعیت معرفتی فرد باید محکم باشد تا به گزاره «ج» شناخت پیدا کند.

گزاره ۳ برای این مقبول است که به منظور آنکه بدانم مغزی درون خمره نیستم، باید احتمال اینکه مغزی درون خمره هستم را به کناری بگذارم. من تجربه‌های حسی دارم، دقیقاً با همدیگر یکسان هستند؛ یعنی همان طور که به نظر می‌رسد من «مغزی درون خمره» باشم، همان طور از آنجا که من با دستم کار انجام می‌دهم، به نظر می‌رسد من دست دارم. اطلاعاتی که تجربه‌های حسی به من می‌دهند، دلیلی به نفع باور به اینکه من «مغزی درون خمره» نیستم، نمی‌دهند؛ بنابراین تا آنجایی که شواهد من همین تجربه‌های حسی باشد، احتمال اینکه من «مغزی درون خمره» باشم را نمی‌توانم رد کنم. ملاحظاتی شبیه این، به مقبولیت گزاره ۳ کمک می‌کند.

برده شود، به نحو کافی موجه نیست، پس راهی برای حل این مسئله و نقض نیهیلیسم وجود ندارد و مقدمه یک درست است.

ب) پاسخ دیگری به این استدلال، انکار مقدمه سوم است. این پاسخ اغلب با عنوان «اصل حصر»^۹ شناخته می‌شود. توجیه هر باوری مستلزم رد گروه‌های مخالف است. اصل حصر بر آن است که من در باور «الف» موفق نمی‌شوم، مگر گزینه‌های مخالف آن را نقض کنم و در این نقض کردن با دلیل موجه باشم. این اصل از طریق نظریه گزینه‌های مرتبط که مدعی است برای توجیه باور تنها گزینه‌های مرتبط باید رد شوند، رد می‌شود؛ یعنی این اصل بر آن است که تنها گزینه‌های مرتبط که در توجیه باورهای اخلاقی باید رد شوند، گروه مخالف میانه است. در این تئوری فرضیات شکاکانه را نامرتبط می‌دانند؛ لذا باور اخلاقی «اخلاقاً کودک آزاری خطاست»، می‌تواند کاملاً موجه تلقی گردد؛ حتی اگر گوینده نتواند نیهیلیسم اخلاقی را انکار کند.

اما در مقابل شکاک آکادمیک بر آن است: از آنجایی که نیهیلیسم اخلاقی منسجم و عقلانی است و افرادی در مورد آن استدلال می‌کنند، دقیقاً می‌تواند نقیض باورهای اخلاقی باشد. به علاوه بسیاری به نیهیلیسم اخلاقی روی می‌آورند؛ چون مکتب اخلاقی کاملاً موجه و قابل دفاعی نمی‌یابند؛ پس اینکه بدون استدلال، آن را صرفاً به عنوان گزینه نامرتبط کنار بگذاریم، کار موجهی نیست و حتماً باید برای نقض آن استدلال وجود داشته باشد. حاصل اینکه نیهیلیسم اخلاقی منسجم است و به هیچ روی قابل نقض نیست؛ لذا هیچ باور اخلاقی کاملاً موجه نیست (Armstrong, 2006; pp. 78-88)

نقد استدلال فروض شکاکانه از دیدگاه زمینه‌گرایی

استدلال فروض شکاکانه بدین صورت است: ۱. من می‌دانم که دست دارم. ۲. اگر ندانم مغزی درون خمره هستم، من نمی‌دانم که دست دارم یا خیر. ۳. من نمی‌دانم مغزی درون خمره نیستم.

از نظر زمینه‌گرایان با فرض پذیرش گزاره‌های اول و دوم، به این نتیجه رهنمون می‌شویم که من هیچ علمی ندارم. اگر من علم نداشته باشم که مغزی درون خمره نیستم، در این صورت نمی‌توانم به احساس‌های خود اطمینان داشته باشم. هر گزاره‌ای که مطرح شود، مبنی بر اینکه من علم دارم، با احتمال این نظریه شک‌گرایانه محکوم به عدم یقین و علم است؛ از این رو آدمی در شکاکیت قرار می‌گیرد. زمینه‌گرایان برای اینکه نظریه خود را طرح کنند، معتقدند: این سه گزاره همزمان نمی‌توانند هر سه درست باشند، و از پی آن این سؤال را مطرح کرده‌اند که چگونه می‌توان این نزاع بین سه گزاره را به صورتی حل کرد که هیچ کدام از آن گزاره‌ها حذف نگردد و در عین حال گرفتار تناقض هم نشویم؟

9. Closure.

زمینه‌های مختلفی که جملات در آنها به کار می‌روند، باید تحت تأثیر چه شرایطی در جهان قرار بگیرند تا صدق در مورد آنها به کار رود؟
۳. این پاسخ به استدلال فروض شکاکانه عملاً پذیرش فروض شکاکانه است و خودش به نسبت دچار است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این پژوهش گذشت، چنین بر می‌آید که شکاکیت اخلاقی آکادمیک، یکی از شاخه‌های شکاکیت اخلاقی است که امکان وجود معرفت موجه اخلاقی را انکار می‌کند و شکاکیت اخلاقی آکادمیک و پیرهونی، دو شاخه از شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی هستند. در مورد وجود باور اخلاقی موجه، چند دیدگاه موجود است: رویکردهای معرفت‌شناسانه مثل میناگرایی، انسجام‌گرایی و وثاقت‌گرایی که هر یک به نحوی وجود باور موجه اخلاقی را تأیید می‌کنند و بر آن استدلال می‌کنند. در فلسفه اخلاق نیز طبیعت‌گرایان، شهودگرایان، قراردادگرایان و زمینه‌گرایان وجود باور اخلاقی موجه را تأیید می‌کنند؛ اما در مقابل شکاک آکادمیک با استدلال‌هایی مثل فروض شکاکانه و سیر قهقری موضعی در مقابل این دیدگاه‌ها اتخاذ می‌کند و در نهایت شکاک پیرهونی با نقد هر موضعی، اعم از سلبی و ایجابی، حکم در مورد باور موجه اخلاقی را به تعلیق می‌نهد؛ اما عنوان شکاک اخلاقی لزوماً به فرد بی‌اخلاق اطلاق نمی‌شود. شکاکان می‌توانند انسان‌های اخلاقی باشند و حتی باورهای اخلاقی را به دلایل غیر اخلاقی، مثل دلایل سیاسی و اجتماعی می‌توانند توجیه کنند. تنها تفاوت آنها این است که دیدگاه معرفت‌شناسی خاص آنها یا توجیه به نحو مطلق را غیر ممکن می‌داند و در حد توان آدمی نمی‌داند (آکادمیک) و یا توجیه‌های اخلاقی موجود را ناقص و مبهم می‌بیند و به تعلیق حکم می‌پردازد (پیرهونی).

فهرست منابع

۱. ای. سی. گرلینگ و اسکات استرچن و ام. جی. مارتین، (۱۳۸۰)، معرفت‌شناسی، ترجمه‌ی: امیر مازیار، موسسه‌ی نشر جهاد، با همکاری دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، چاپ اول.
 ۲. ویلیام کی فرانکنا، (۱۳۸۰)، فلسفه‌ی اخلاق، انشاءالله رحمتی، انتشارات حکمت، چاپ اول.
 3. Armstrong, Walter Sinnott-, (2006), *Moral Skepticism*, Oxford University.
 4. Lehrer, Cf. Keith, (1971), "Why Not Scepticism?" *The Philosophical Forum* v, third edition, edited by Louis Pojman Wadsworth.
 5. Lehrer, kieth, (1993), "why not Skepticism: in: The Theory of Knowledge, ed. By Louis P.Pojman, Wadsworth.
- <http://www.plato.stanford.edu/archives/sum2009/entries/skepticism/>

به علاوه نمی‌توانم بدانم که من دست دارم، اگر نتوانم احتمال اینکه من مغزی درون خمره هستم را رد کنم. در نتیجه این به مقبولیت گزاره ۲ کمک می‌کند.

زمینه‌گرایان اعتقاد دارند: «دانستن» یک واژه وابسته به متن است و محتوای معنایی آن بسته به نوع کاربرد آن در زمینه، تغییر می‌کند. در نتیجه گزاره‌های سه‌گانه با یکدیگر نزاعی ندارند، بلکه هر کدام در زمینه خودشان صحیح هستند؛ برای مثال وقتی قصد داریم وجود جهان اطراف خود را اثبات کنیم، معیارهای معرفتی بالا از ما می‌خواهند که احتمال اینکه «مغزی درون خمره» هستم را به کناری بنهم؛ اما شواهد حسی ما چیزی برای کنار نهادن این احتمالات شک‌گرایانه به دست نمی‌دهند.

زمینه‌گرایی در مورد تناقض (پارادوکس) بیان می‌دارد که ما این شهودها را در یک سطح از ارزش قرار می‌دهیم. به جای آنکه یکی از این شهودها را به صورت خطا کنار بگذاریم، زمینه‌گرایی سعی می‌کند اختلاف ظاهری شهودهای ما را با بیان اینکه آنها انعکاس دهنده‌ی اختلاف شرایط صدق از لحاظ زمینه‌ای برای انتساب‌های علم هستند، توضیح دهد.

با همدیگر ناسازگاری دارند. بر اساس تحلیلی زمینه‌گرایانه، شکاک وقتی استدلالش را ارائه می‌کند، مکانیسم‌های متفاوت محاوره‌ای را دست‌کاری می‌کند تا معیارهای نحوی را برای شناخت افزایش دهد و بدین وسیله زمینه‌ای را خلق می‌کند که در آن می‌تواند به درستی بگوید ما چیزی را نمی‌شناسیم یا اگر هم بشناسیم، خیلی کم است.

نکته‌ای که در مورد زمینه‌گرایان باید مدنظر گرفته شود، این است که آنها کاری به خود استدلال‌های شک‌گرایانه ندارند، بلکه محور بحث خود را بر این مطلب استوار کرده‌اند که آن استدلال‌های زمینه‌ای به وجود می‌آورند که در آن زمینه به علت بالا رفتن معیارهای معرفتی فرد، باید قرائن و شواهد بیشتری برای اینکه علم پیدا کند، داشته باشد. در واقع پاسخ آنها محدوده و منطقه نفوذ استدلال‌های شکاکانه را کم می‌کند.

پاسخ شکاک به زمینه‌گرایی

۱. منظور زمینه‌گرایان از معیارهای بالاتر و پایین‌تر در زمینه‌ها چیست؟
۲. نکته‌ی دیگر اینکه این جمله‌های یکسان که در موقعیت‌های مختلف بیان شده است، دارای شرایط صدق متفاوتی هستند؛ به عبارت دیگر